

میزبان‌های ناراحت، میهمان‌های مغرض: زندگی و روزگار چپ‌های انقلابی ایرانی در اتحاد شوروی (طی سال‌های ۱۳۱۷-۱۲۹۹ش. / ۱۹۳۹-۱۹۲۱م.)^۱

تألیف: تورج اتابکی^۲
ترجمه: جعفر مرادحاصلی^۳

چکیده

در این مقاله، زندگی و روزگار بازیگران سیاسی- انقلابی ایرانی در اتحاد شوروی، پس از استقرار حکومت کمونیستی طی سال‌های ۱۳۱۷-۱۲۹۹ش. / ۱۹۳۹-۱۹۲۱م. با موضوعاتی همچون نحوه و علل ورود طبقات فرودست جامعه ایران در اواخر قرن نوزدهم به مناطق در حال شکوفایی اقتصادی قفقاز، میزان حضور کارگران ایرانی در صنایع و معادن گوناگون این منطقه در پی طرح‌های صنعتی شدن گسترده دولت روسیه، کوشش‌های جامعه ایرانی ساکن قفقاز برای احقاق حقوق و حفظ هویت خود از جمله با تأسیس مدارس و تشکیل انجمن‌ها، مشارکت در فعالیت‌های سیاسی- انقلابی و تشکیل احزاب و گروه‌های سیاسی و سرانجام، سرنوشت تلخ و ناگوار انقلابیون ایرانی در دوره تصفیه‌های استالینی و با تکیه بر اسناد موجود در آرشیوهای دولتی شوروی مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است.

واژگان کلیدی:

انقلابیون ایرانی، شوروی، زندگی و روزگار، میزبان‌های ناراحت، میهمان‌های مغرض

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۴/۱۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۶/۱۶

^۱. این مقاله ترجمه‌ای است از

"Incommodious Hosts, Invidious Guests: The life and times of Iranian revolutionaries in the Soviet Union, 1921-39", Touraj Atabaki, in *Reformers and Revolutionaries in Modern Iran: New Perspectives on the Iranian Left*, Edited by Stephanie Cronin, London, Routledge-Curzon, 2004, PP. 147-164.

^۲. استاد تاریخ در دانشگاه آمستردام و رئیس مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی

^۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید بهشتی jafarmoradhaseli@gmail.com

مقارن زوال اقتصاد ایران، اقتصاد شکوفای قفقاز در قرن بیستم، بسیاری از فرودستان ایرانی را جذب می‌کرد.^۱ آنها در جست‌وجوی کار، از راه‌های مختلف، قانونی یا غیرقانونی به سوی منطقه جنوبی امپراتوری تزاری به خصوص قفقاز رفتند. نخستین مهاجرت جمعیت کارگران ایرانی به قفقاز و ترکستان با بهره‌برداری آزاد از لایه‌های نفتی در شبه‌جزیره آبخوران در ساحل دریای خزر در سال ۱۲۵۰ش. / ۱۸۷۲م. بازمی‌گردد. تولید به سرعت رو به رشد نفت قفقاز به زودی این منطقه را به تأمین‌کننده ۹۵ درصد کل نفت مصرفی روسیه و مالک دومین لایه‌های نفتی بزرگ جهان، پس از ایالات متحده برکشید. همراه با شرکت‌های بریتانیایی، فرانسوی و آلمانی فعال در این منطقه، در واقع سرمایه‌های دولتی روسیه بود که در سود بردن از منابع زیرزمینی آنجا پیشدستی کرد. این منطقه، در آستانه اشغال و الحاق آن در اوایل قرن نوزدهم، دارای اهمیت ژئوپلیتیک و نظامی تلقی می‌شد.

سیاست صنعتی شدن به شدت دولت‌محور روسیه در اواخر قرن نوزدهم، راه را برای گسترش عظیم صنایع داخلی، توسعه طرح‌های گسترده استخراج معادن و گسترش چشمگیر شبکه‌های راه‌آهن به مناطق جنوبی امپراتوری تزاری هموار کرد (Fakus, 1972: 44- 46, 64- 66). ساخت جاده‌ها و راه‌آهن‌ها مانند شبکه ماوراءخزر که قفقاز را به آسیای مرکزی متصل می‌کرد، مهاجرت کارگری را که ناشی از نابسامانی عظیم‌تر جمعیت و نیز گسترش شهرهای قدیمی و احداث نواحی صنعتی تازه شکل

^۱. استفاده من از اصطلاح "فرودست" بر پایه توصیفی قرار دارد که گرامشی در شهریار جدید و یادداشت‌های زندان ارائه کرده است. به نظر گرامشی، طبقات فرودست طبقاتی هستند که تابع هژمونی‌اند و از هرگونه نقش معنادار در رژیم قدرت کنار گذاشته شده‌اند. اگر چه خود گرامشی کارگران را در نظر دارد، این اصطلاح بعداً برای توصیف گروه‌های مطرود دیگر به کار رفته است که جایگاهی ندارند تا از آن سخن بگویند. بنگرید به: Antonio Gramsci, *Prison Notebooks* (New York, 1992); Antonio Gramsci, *The Modern Prince and Other Writings* (New York, 1967). برای مطالعه‌ای در باره زندگی و روزگار جامعه ایرانی در قفقاز بنگرید به: Touraj Atabaki, "Disgruntled guests: Iranian subaltern on the margins of the tsarist empire",

گرفته بود، افزایش داد. برای نمونه، می‌توان به باکو اشاره کرد که جمعیت آن در نتیجه فوران نفت، از ۱۳/۰۰۰ نفر در سال ۱۲۳۷ش. / ۱۸۵۹م. به ۱۱۲/۰۰۰ نفر در سال ۱۲۵۷ش. / ۱۸۷۹م. و ۳۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۲۹۵ش. / ۱۹۱۷م. افزایش یافت و نیروی کار در میدان‌های نفتی، از ۱۸۰۰ نفر در سال ۱۲۵۰ش. / ۱۸۷۲م. به ۳۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۲۸۵ش. / ۱۹۰۷م. رسید.

با شتاب فزاینده فعالیت‌های اقتصادی، آنچه به سرعت آشکار شد، کمبود کارگر بود. نه تنها صنایع نیازمند به کارگر فراوان با کمبود جدی کارگر مواجه شدند، بلکه صنایع و زمین‌های کشاورزی رو به رشد مانند مزارع چای نیز تحت تأثیر کمبود نیروهای کار قرار گرفتند. در نتیجه، همراه با مردم محلی، صدها هزار روس، ارمنی و داغستانی به نواحی معدنی و حوزه‌های نفتی و نیز مناطق صنعتی مهاجرت کردند. با این حال، به زودی معلوم شد که بسیاری از بخش‌های تولید در روسیه همچنان با کمبود نیروی کار روبه‌رو بود و ورود کارگر خارجی، به نخستین وظیفه مقامات روسی تبدیل شد. (Republic of Georgia State Central Archive (RGSCA), record 13, dossier 1, file 267, p. 18.) ایران در قرن نوزدهم، با اقتصاد رو به افول و مرز طولانی با روسیه، می‌توانست نیروی کار ارزان مورد نیاز اقتصاد به سرعت در حال رشد روسیه را تأمین کند.

مقارن آغاز قرن بیستم، هجوم سریع فرودستان ایرانی در حال عبور از مرزهای روسیه پیوسته افزایش می‌یافت. کنسول‌گری‌های روسیه در ایران، به ویژه در ایالت‌های شمالی آذربایجان، گیلان و خراسان برای هزاران ایرانی که در حال ترک کشور خود در جست‌وجوی کار بودند، مجوز کار و ویزا صادر می‌کردند. بر پایه اسناد کنسول‌گری‌های روسیه در شهرهای مرزی شمالی؛ تبریز، مشهد، رشت و استرآباد، میان سال‌های ۱۲۵۴ش. / ۱۸۷۶م. و ۱۲۶۸ش. / ۱۸۹۰م. به طور متوسط ۱۳/۰۰۰ ایرانی در سال به طور قانونی مجوز و ویزای کار برای ورود به روسیه می‌گرفتند. تا سال ۱۲۷۴ش. / ۱۸۹۶م. این رقم به ۵۶/۳۷۱ نفر رسیده بود. شمار مجوزهای صادر شده کار از سوی

کنسول‌گری روسیه در تبریز از ۱۵/۶۱۵ در سال ۱۲۶۹ ش. / ۱۸۹۱ م. به ۱۹/۶۳۹ در سال ۱۲۷۴ ش. / ۱۸۹۶ م.، ۲۶/۸۵۵ در سال ۱۲۷۶ ش. / ۱۸۹۸ م. و ۳۲/۸۶۶ در سال ۱۲۷۸ ش. / ۱۹۰۰ م. در طول تقریباً ۹ سال، به طور واضح، افزایش ۱۱۰ درصدی یافت (Miller, Vol. 3, 1903: 205)، اما باید پذیرفت که این ارقام، شامل کارگران مهاجری نبود که به صورت غیرقانونی از مرز عبور می‌کردند و طبیعتاً محاسبه نمی‌شدند. اگر پذیرفتنی باشد که در ایران قرن نوزدهم، عبور آرام از مرز، برای ساکنان مناطق مرزی کاملاً عادی بود، در نتیجه، شمار واقعی مهاجران ایرانی بی‌شک از ارقام ثبت شده فراتر می‌رود.

جریان مهاجرت بسیار پیوسته بود و مهاجران ایرانی نیروی کار عظیمی را در این منطقه تشکیل می‌دادند. در آستانه انقلاب ۱۲۸۳ ش. / ۱۹۰۵ م. روسیه، میدان‌های نفتی باکو در حدود ۱۰/۰۰۰ کارگر ایرانی استخدام داشتند (Belova, 1959, 117) و در معادن مس و کارخانه‌های صنعتی آلوردی در شمال ایروان، ۲۵۰۰ کارگر ایرانی، ۷۰ درصد کل کارگران را تشکیل می‌دادند. در سایر صنایع قفقاز و ترکستان، کارگران ایرانی ۳۰ درصد کل شمار کارگران بودند و در میان گروه‌های خارجی ساکن در آنجا اکثریت با آنها بود. در شهر تفلیس، شمار کارگران ایرانی در سال ۱۲۸۸ ش. / ۱۹۱۰ م. به ۵۰۰۰ نفر رسید (RGSCA, record 13, dossier 1, file 267, p. 14).

در سرتاسر منطقه قفقاز، فرودستان ایرانی که بیشتر آنها آذربایجانی یا آذری‌زبان از شمال ایران بودند، به عنوان همشهری شناخته می‌شدند و تصویری از هویت مجزا را حفظ کردند که حکایت از تفاوت آنها با جمعیت محلی شمال مرزهای ایران داشت. بنابراین، از اولین روزهای مهاجرت توده مردم به روسیه، ایرانیان برای ایجاد چارچوب روابطی کوشیدند که میان آنها تماس برقرار کند. نخستین اقدام، تأسیس مدارس ایرانی‌زبان بود: در باکو، آنها مدرسه اتحاد را در مرکز شهر و مدرسه تمدن را در محله صابونچی پایه‌گذاری کردند. فعالیت‌های این مدارس از آموزش رسمی دانش‌آموزان مهاجر فراتر می‌رفت و به محافل فرهنگی تبدیل شد که ایرانیان مهاجر گرد می‌آمدند و در باب موضوعات اجتماعی بحث می‌کردند. برای نمونه، مدرسه اتحاد، انجمنی فعال با

عنوان صندوق تعاون مدرسه اتحاد ایرانیان باکو داشت که جلسات هفتگی تشکیل می‌داد (Azerbaijan Central State Archive of the History of Political Parties and Social Movements (AHPS), record 13, dossier 27, file 533, 1907; record 15, dossier 1, file 78, 1908.)

آشوب‌های سیاسی در پی شکست روسیه در جنگ ۱۲۸۳-۱۲۸۲ش. / ۱۹۰۵-۱۹۰۴م. روسیه- ژاپن، فضای سیاسی را برای فرودستان ایرانی مهاجر دگرگون کرد. قفقاز جنوبی، که با شبکه سوسیال دموکرات روسیه ارتباط داشت، میزبان گروهی عمده از فعالان سیاسی ایرانی بود و پناهگاهی استثنائی برای گروه‌های سیاسی ایرانی پدید آورد. در کنار شاخه‌های محلی احزاب و سازمان‌های سیاسی کاملاً روسی، ایرانیان نیز گروه‌ها و جوامع خاص خود را پدید آوردند. مهم‌ترین این سازمان‌های سیاسی عبارت بودند از: حزب سوسیال دموکرات ایران^۱، که به یاری گروه سوسیال دموکراتیک مسلمانان قفقاز همت در سال ۱۲۸۳ش. / ۱۹۰۴م. تأسیس شد (Aliyov, 1965)؛ فرقه اجتماعیون انقلابیون (Javid, 1980, 11)؛ فرقه دموکرات ایران، فرقه عدالت که بعدها نام حزب کمونیست ایران را برگزید و جمعیت معارف ایران که خط مقدم فرقه عدالت بود و حزب استقلال ایران که طرفدار حکومت ایران بود (Ibid, 11-17).

از سازمان‌های گوناگون در میان اجتماع ایرانیان فعال در باکو، شاخه محلی فرقه دموکرات ایران مشهورترین و فعال‌ترین شاخه بود.^۲ (See Javid, 1980, 9- 10). هنگام

۱. SPDI، فرقه اجتماعیون عامیون ایران

۲. کمیته باکوی فرقه دموکرات در سال ۱۲۹۲ش. / ۱۹۱۴م. پایه‌گذاری شد و اعضای آن از جامعه ایرانی و مناطق همجوار بودند. محمدخان تربیت بنیانگذار حزب دموکرات، کمیته باکو و مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان در باکو بود. اعضای دیگر: میرزا محمود خان پرورش، میرزا عبدالله عبدالله‌زاده، شیخ باقر شیرازی، اژدر علی‌زاده، حسین خیاط، حسین محمودزاده، میرحسین مرتضوی، میرزا علی‌قلی (از عشق‌آباد، که بعداً مدیر روزنامه آذربایجان، جزء لاینفک ایران شد)، میرجعفر جوادزاده پیشه‌وری، حاجی معلم جعفرزاده کلخلی، میرزا آقا ولی‌زاده، سیفالله ابراهیم‌زاده، علی اکبر اسکویی (مؤسس کمیته اجرایی کارگران اصناف ایرانی) و سلام‌الله مددزاده جاوید. پرورش، به سبب فعالیت‌های سیاسی، مجبور به ترک باکو در ۱۲۹۴ش. / ۱۹۱۶م. شد. او به طور غیرقانونی به ایران رفت. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه، فرقه دموکرات به طور قانونی شروع به فعالیت کرد.

تشکیل فرقه عدالت ایران در باکو، در اردیبهشت ۱۲۹۶ ش. / می ۱۹۱۷ م. برخی از دموکرات‌های قدیمی به سازمان جدید پیوستند.^۱ فرقه عدالت از مراکز آن در مدرسه تمدن در محله صابونچی، به زودی مبارزه‌ای گسترده در میان فرودستان ایرانی به راه انداخت. عقیده مسلط برابری طلبانه، به منزله نتیجه انقلاب روسیه، بسیاری از فرودستان ایرانی را تحت تأثیر قرار داد. نخستین روزنامه فرقه، "بیرق عدالت" زمانی طولانی ادامه نیافت. "حریت" و "یولداش"، نشریه‌های دو زبانه آذری-فارسی، جایگزین بیرق عدالت شدند. سردبیر و یکی از نویسندگان اصلی این روزنامه‌ها میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) بود. در طی این دوره، فعالان فرقه عدالت کنسولگری ایران در باکو را اشغال کردند. علاوه بر درخواست‌های دیگر، شامل لغو مالیات سالانه خاص که هر کارگر مهاجر باید به این کنسولگری می‌پرداخت، آنها خواستار نماینده‌ای دائمی در کنسولگری ایران به عنوان مسئول امور روزمره کارگران مهاجر بودند (Maraghe'i, 1994, 59). سرانجام، کنسولگری ایران خواسته‌های معترضان را پذیرفت و اسدالله غفارزاده، سوسیال دموکرات کهنه کار دارای پیوندهای نزدیک با حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه^۲ (حزب بلشویک روسیه)، و سپس دبیر اول فرقه عدالت، از سوی کارگران مهاجر به عنوان جانشین کنسول در باکو برگزیده شد (Chaqueri, 1995, 154).

در سال ۱۲۹۶ ش. / ۱۹۱۸ م. فرقه عدالت گروهی متشکل از ۱۸ عضو فرقه را به ریاست اسدالله غفارزاده، دبیر اول فرقه به گیلان اعزام کرد. گرچه نخستین کوشش فرقه برای برقراری تماس با کوچک خان، رهبر جنبش جنگل در گیلان ناکام ماند، اما فرقه به سرعت گروه دوم شامل ۲۰ عضو را به گیلان فرستاد. در خرداد ۱۲۹۹ ش. / ژوئن ۱۹۲۰ م. فرقه عدالت، اولین کنگره خود را در انزلی- بندر اصلی گیلان در ساحل دریای

^۱. نام سیزده عضو کمیته مرکزی فرقه عدالت عبارت بود از: اسدالله غفارزاده دبیر اول، میرزا قوام معاون دبیر اول، بهرام آقاییف، محرم آقاییف، ملا بابازاده، رستم کریمزاده، قارداش، سیف‌الله ابراهیمزاده، آقابابا یوسفزاده، محمد فتح‌الله اوغلو، حسین خان طالبزاده، میر مسعود لطفی و محمدعلی خان‌اف: (Azhir (1943).

در باره شکل‌گیری فرقه عدالت، بنگرید به: Ibrahimov, 1963: 118

^۲. RSDWP

خزر- برگزار کرد (Agahi, 1980, 48-9). در این کنگره، با حضور ۵۱ عضو رأی‌دهنده، فرقهٔ عدالت به "حزب کمونیست ایران"^۱ تغییر نام داد و برنامهٔ مختصری که دو ماه پیش تر حیدرخان عمواوغلی تهیه کرده بود، به صورت رسمی پذیرفته و تأیید شد (Donya, 1971, 101-9). فقرهٔ ۴ این برنامه ایجاد "جمهوری خلق ایران، جمهوری مطلق مستقل و غیرقابل تقسیم" را ضروری می‌شمرد (Ibid, 106).

حزب کمونیست ایران از دورهٔ اولیه شکل‌گیری، قفقاز جنوبی و ترکستان را یکی از مهم‌ترین مناطق برای گسترش برنامه انقلابی و جذب اعضای جدید، به ویژه کارگران ایرانی میدان‌های نفتی و صنایع دیگر در قفقاز و ترکستان، یعنی بخش عمدهٔ گروه‌های خارجی ساکن در آنجا محسوب می‌کرد. شهر باکو به ویژه مهم بود، زیرا این شهر با شبکهٔ سوسیال دموکرات روسیه ارتباط داشت و میزبان جامعهٔ عمدهٔ کارگران ایرانی و پناهگاه حزب کمونیست ایران بود که اداره‌های مرکزی خود را در آنجا مستقر کرد. در اوایل دههٔ ۱۹۲۰م. دفتر خارجی حزب کمونیست ایران به منظور بسیج ده‌ها هزار ایرانی در آسیای مرکزی و قفقاز، مجموعه‌ای از اقدامات^۲ از جمله انتشار روزنامه‌ها و نشریه‌های ادواری به زبان فارسی و آذری را تصویب کرد. در سال ۱۳۰۰ش. / ۱۹۲۱م. دفتر خارجی حزب کمونیست ایران نشریه *عدالت* را در تفلیس و یک سال بعد نشریه *آزادی/ایران* را در باکو منتشر کرد. در عشق‌آباد، در خلال دورهٔ ۱۳۰۴-۱۳۰۶ش. / ۱۹۲۷-۱۹۲۵م. به کوشش حزب کمونیست ایران، دو روزنامه منتشر شد: *حَمال* (۱۹۲۵م.) و *زحمت* (۱۹۲۷-۱۹۲۶م.) (Rustamova-Tohidi, 1985).

علاوه بر این، ورود احسان‌الله خان و حدود ۶۰ نفر مبارز جنگلی، که در پی شکست تراژیک جنبش جنگل از ایران گریختند، بر اهمیت موضع سیاسی قفقاز نسبت به ایران به طور چشمگیری افزود. به محض ورود به قفقاز در سال ۱۳۰۰ش. / ۱۹۲۱م. احسان‌الله خان همراه رفقای خود، محمد جعفر کنگاوری، احمد مسافر و آشوری، حزبی

^۱. CPI

^۲. برای فعالیت‌های حزب کمونیست ایران در آسیای مرکزی، بنگرید به: Atabaki, 1987, 145-59.

جدید با عنوان کمیته انقلاب آزادکننده ایران تأسیس کرد. مرکز حزب جدید کارگاهی قدیمی در حومه باکو بود که آشوری، دستیار و منشی احسان‌الله خان نیز در آن اقامت گزید. از این مرکز بسیار کوچک، احسان‌الله خان و رفقای او فعالیت انقلابی خود را با هدف ایجاد تغییرات در وطن خویش ایران، به طور پنهان آغاز کردند. برخی چهره‌های مهم در حزب کمونیست آذربایجان، از جمله نریمان نریمانف که از پیش با جنگلی‌ها ارتباط داشت، فعالیت‌های آرام آنها را تحمل و حمایت کردند.

در مرداد ۱۳۰۱ ش./ آگوست ۱۹۲۲ م.، یک سال پس از رسیدن به باکو، احسان‌الله خان در باب تحکیم تدریجی قدرت سیاسی رضاخان در ایران، دو نامه سرگشاده به رضاخان وزیر جنگ وقت ایران نوشت. او در هر دو نامه، لحظه تاریخی بسیار مهم را به رضاخان یادآور شد: هنگامی که «جنبش آزادی‌بخش در سراسر جهان در حال گسترش است و برتری امپراتوری بریتانیا رو به افول». او ترغیب شد تا «حداکثر از چارچوب سیاسی بین‌المللی و نیز حمایت تکنیکی از حکومت شوروی بهره‌گیرد، چنانکه کمالیست‌ها در امپراتوری عثمانی چنین می‌کنند». پس با ضروری دانستن «جمهوری ملی ایران» به ارتش تغییر و انقلاب بپیوند و بر حکومت فاسد و استبدادی قاجارها و سلطه مقامات مذهبی در ایران صحه گذارد. در پی این کوشش سیاسی کمابیش شرم‌آور، احسان‌الله خان به وضوح از سوی مقامات شوروی به حفظ سکوت در زمان سکونت در خاک شوروی دعوت شد. در فاصله زمانی پنج ساله میان ۱۳۰۲ ش./ ۱۹۲۳ م. و ۱۳۰۷ ش./ ۱۹۲۸ م. مقامات شوروی، احسان‌الله خان و رفقای او را وادار به پذیرش نوعی تفکیک سیاسی کرد. از فعالیت‌های او در طی این دوره آنچه مشهور است، ایفای نقش در یک فیلم تبلیغاتی شوروی است که لئو مور^۱ با عنوان داستان دخترگیلان^۲ با تکیه بر تفسیر شوروی از شورش جنگلی و علل پشت پرده شکست تراژیک آن ساخت. در حالی که بازیگران زن و مرد، نقش شخصیت‌های معروف مانند کوچک خان را بازی می‌کردند، احسان‌الله خان در نقش خود ظاهر شد.

1. Leo Mur

2. Gilan Qizi

با این حال، تحکیم تدریجی قدرت رضاخان در ایران، که سرانجام راه او را به عنوان پادشاه جدید هموار کرد، بدون تردید برای کسی مانند احسان‌الله خان پذیرفتنی نبود و او ناچار موضع اولیه خود را نسبت به رضاشاه تغییر داد. از نظر احسان‌الله خان، رضاخان اکنون دیگر سربازی نبود که احسان‌الله خان او را به چشم مصطفی کمال دیگری بنگرد، بلکه او را «عامل امپریالیسم بریتانیا»، می‌دانست «که به فرمان ارباب‌اش به سلطنت می‌رسد». در سال ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۸ م. احسان‌الله خان سکوت پنج ساله را شکست و بار دیگر به صحنه سیاسی عمومی بازگشت. این بار، او کاریکاتورهایی از رضاشاه کشید و او را آلت دست «امپریالیسم بریتانیا» خواند. شماری از این کاریکاتورهای چاپ سنگی با پست برای آدرس‌های مختلف در ایران، از جمله برای برخی مقامات رسمی در حکومت پهلوی ارسال شد.

واکنش‌های فوری مقامات ایرانی در برابر این مطالب تبلیغاتی، از جمله کاریکاتورها سخت بود. تیمورتاش، وزیر وقت دربار و پرنفوذترین چهره سیاسی زمان، سفیر شوروی در ایران، داوژن^۱ را فراخواند و مراتب اعتراض رسمی حکومت ایران را به او اعلام کرد. داوژن به نوبه خود فوراً با مسکو و باکو تماس گرفت و میرزایان^۲، دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان را از اعتراض حکومت ایران مطلع کرد. داوژن نامه‌ای محرمانه به میرزایان نوشت با این مضمون که مقامات ایرانی، از جمله تیمورتاش اطمینان دارند که احسان‌الله خان مسبب این توطئه جدید برای به خطر انداختن روابط شوروی و ایران است. داوژن همچنین مطمئن بود که این نوع فعالیت‌ها به روابط دیپلماتیک دو کشور سخت آسیب می‌رساند. از این گذشته، داوژن در نامه به میرزایان استدلال کرد: اگر این فعالیت‌های سیاسی در تداوم عمل انقلابی‌شان واقعی هستند، عاقلانه‌تر نخواهد بود که وظایف‌شان را در کشور خود و نه در خاک شوروی انجام دهند؟ سرانجام، او از مقامات حزب کمونیست آذربایجان خواست تا از این مخمصه راهی بیابند و به تیرگی بیشتر در

1. Davtdzhan

2. Mirzayan

روابط دیپلماتیک شوروی و ایران به دلیل فعالیت‌های احسان‌الله خان و گروهش خاتمه دهند. در باکو، واکنش به این خواسته فوری بود: احسان‌الله خان و رفقا به کمیساریای خلق برای مسائل داخلی^۱ احضار شدند و به آنها دستور دادند تا فوراً فعالیت‌های سیاسی خود را متوقف کنند.

در اواخر دهه ۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۰ م. فشار بر شهروندان غیرشوروی ساکن در سرتاسر اتحاد شوروی اندک اندک شدت گرفت. کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، با صدور دستوری جدید، از همه احزاب کمونیست جمهوری‌ها و کمیساریاهای مسائل داخلی و خارجی در هر جمهوری خواست تا اقدامات لازم را برای ترغیب همه کمونیست‌های غیرشوروی ساکن در اتحاد شوروی، برای پذیرش شهروندی شوروی انجام دهند. برای خارجی‌های غیر کمونیست، گزینه اخراج نیز بررسی شد. در باره ایران، همراه با تثبیت حیات سیاسی، جنبش‌های منطقه‌ای آرام آرام رو به ضعف می‌رفتند و روابط ایران و شوروی شکلی مشخص می‌یافت و اهمیت بسیج ایرانیان قفقاز و ترکستان به طور چشمگیری رو به کاهش بود. هم کمینترن و هم حزب کمونیست شوروی به این نتیجه رسیدند که در دورنمای سیاسی ایران، احتمال هرگونه تغییر چشمگیر در آینده نزدیک وجود ندارد و بنابراین، تغییر در سیاست سابق را ضروری دانستند: باید ایرانیان قفقاز و ترکستان را ترغیب می‌کردند تا تصور موقتی بودن حضور در اتحاد شوروی را کنار بگذارند. یا منتظر جمع کردن بار و بنه خود و بازگشت به ایران باشند یا شهروندی شوروی را بپذیرند. از حزب کمونیست ایران خواسته شد تا «فعالیت‌های انقلابی خود را به تنهایی در ایران انجام دهد» و وظیفه و کار در میان ایرانیان ساکن در اتحاد شوروی را به احزاب کمونیست محلی واگذارد. در آذربایجان، همه دفترهای خارجی حزب کمونیست ایران تعطیل شد و همه اموال آن به حزب کمونیست آذربایجان انتقال داده شد (AHPs, record 1, dossier 88, file 88, p. 1). از همه ایرانیان شاغل در این دفترها خواستند تا سیاست ایران را رها کنند و به دستگاه حکومت شوروی ملحق شوند.

^۱. NKVD

در عین حال، هزاران کارگر ایرانی به پیوستن به حزب کمونیست آذربایجان و پذیرش شهروندی شوروی ترغیب شدند.

اما بسیاری از ایرانیان، شهروندی جدید را با اکراه پذیرفتند: آنها با وجود سال‌ها کار در قفقاز و ترکستان ملیت ایرانی خود را حفظ می‌کردند. در واقع، برای شمار قابل توجهی از کارگران ایرانی، دست‌کم تا سال ۱۳۰۴ ش. / ۱۹۲۵ م. عبور از مرز و دیدار با خانواده در آن سوی مرز عادی بود. از این گذشته، در همین دوره، کنسول‌گری ایران در باکو همچنان فعال بود و برنامه مؤثری به منظور برقراری تماس میان اتباع ایرانی داشت. از این رو، برای بسیاری از ایرانیان، پذیرش شهروندی شوروی به مانع تبدیل شد و از بازگشت آنها به ایران جلوگیری کرد.

تا پایان سال ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۹ م. و در پی معرفی رسمی دریافت جدید استالین از مبارزه طبقاتی، که به طور مؤثری کلّ جامعه شوروی و کمینترن را تحت تأثیر قرار داد، فرمان شهروندی معنای جدی‌تر یافت. برای نمونه، بر پایه سندی از حزب کمونیست آذربایجان، با طبقه‌بندی "فوق سرّی"، در یکی از جلسه‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۸ / ۱۵ می ۱۹۲۹، از کمیساریای مسائل داخلی و کمیساریای مسائل خارجی به وضوح خواسته شده است که هر اقدام لازم برای درخواست از تمامی اتباع خارجی شاغل در سازمان‌های عالی‌رتبه اتحاد شوروی، در جهت تغییر ملیت آنها و پذیرش شهروندی شوروی فوراً انجام و اجراء شود (Ibid:4). در همان جلسه تصمیم گرفته شد تا همه اتباع شاغل در ایالت‌های نزدیک به مرزهای بین‌المللی، از شغل خود برکنار شوند (Ibid: 9).

با این حال، نه کمینترن و نه مقامات شوروی، این سیاست را به طور کامل رعایت نکردند.^۱ در ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۹ م. وقتی اخبار اعتصاب‌های کارگری در صنایع نفت شمال ایران به اتحاد شوروی رسید، کمینترن بار دیگر ایرانیان محلی را بسیج کرد. سلام‌الله

^۱. برای بررسی جدید و کامل سیاست کمینترن در باره ایران بنگرید به: Rustamova-Tohidi, 2001

مددزاده جاوید، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و همکار نزدیک کمینترن، به منظور بسیج و سازماندهی مجدد به باکو اعزام شد. از میان ۵۹ شرکت کننده در جلسه باکو در ۱۹ تیر ۱۳۰۸/۱۰ جولای ۱۹۲۹، حزب کمونیست آذربایجان را آنتونوف نمایندگی می کرد و بهرام آقایی، فرج زاده و فتحعلی یف نماینده حزب کمونیست ایران بودند. دستور کار اصلی جلسه این بود که چگونه جامعه فرهنگی ایرانی حاضر در باکو برای بسیج کارگران ایرانی قفقاز به سازمان جبهه کمونیستی فعال تبدیل شود. به منظور عضوگیری و آموزش کادرهای جدید برای حزب کمونیست، جاوید استدلال کرد که جامعه فرهنگی موجود، باید با وظیفه اصلی آموزش ایرانیان جوان سازمان داده شود. در برنامه درسی، علاوه بر تاریخ و جغرافیای ایران، باید زبان فارسی را نیز گنجاند. اما در طی این جلسه، شرکت کنندگان به تدریج از دستور کار منحرف شدند و به بحث در باره دشواری هایی پرداختند که جامعه ایرانی در آذربایجان با آن مواجه بود. خود جاوید، با اشاره به روحیه عمومی پشیمانی و بدبینی در میان جامعه ایرانیان قفقاز، حزب کمونیست آذربایجان و رهبر آن میرزایان را به سبب سیاست نامناسب نسبت به ایرانیان ملامت کرد. به نظر جاوید، نمی بایست ایرانیانی را که برای یافتن پناهگاهی فرهنگی به کنسولگری ایران توجه می کنند، سرزنش کرد، بلکه کسانی در خور سرزنش هستند که فعالیت های کنسولگری را در میان ایرانیان محدود کرده اند (AHPS, record 2, dossier 1, file 83, p. 3).

در پی این جلسه، جاوید در نامه هایی به اورژنیکیدزه^۱، کمیته اجرایی کمینترن، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، توصیفی از شرایط زندگی جامعه ایرانی در باکو به دست داد. او با اشاره به نقش انقلابی اولیه کمونیست ها و انقلابیون ایرانی، سخت ابراز تأسف کرد که شرایط فعلی برخی از مبارزان قدیمی بسیار ناگوار است. به علاوه، او رفتار مقامات محلی را هم نسبت به ایران نقد کرد، زیرا "فرا تر از انتظار" بود. جاوید در نامه خود ضمن اشاره به مبارزان ایرانی در قفقاز نوشت: از سال ۱۲۹۵ ش. / ۱۹۱۷ م. به این سو، کمونیست های

^۱. Ordzhonikidze

ایرانی در حالی که در ایران فعال بودند، در آذربایجان نیز به فعالیت‌هایی پرداخته‌اند و در سطوح بالا آموزش دیده‌اند و در دوره نخست تسلط بلشویک‌ها به مقامات بالا نیز رسیده‌اند. او به طور خاص به فعالیت‌های مدرسه اتحاد ایرانیان در باکو اشاره کرد که از سال ۱۲۸۴ ش. / ۱۹۰۶ م. به بعد، به صورت محلّ پر جاذبه‌ای از نظر فرهنگی برای جامعه ایرانی در قفقاز درآمد. او از اینکه آموزش زبان فارسی از برنامه درسی مدرسه حذف شده است، ابراز تأسف کرد، زیرا در نتیجه آن، ۶۰ تا ۷۰ درصد محصلان باید در مدرسه‌ای جمع شوند که کنسولگری ایران در باکو اداره می‌کند، مدرسه‌ای که به وضوح، علاوه بر آموزش زبان فارسی، به سیاست تبلیغی به سود حکومت ایران می‌پرداخت.

جاوید در نامه به کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، از حزب کمونیست آذربایجان به سبب انجام هر اقدام ممکن برای ممانعت از فعالیت‌های محافل و جوامع ایرانی، به ویژه جامعه فرهنگی و حذف زبان فارسی از برنامه درسی مدارس ایرانی در باکو به صراحت انتقاد کرد. او اقدام آخر را به وضوح شرم‌آور خواند و نومییدی خود را آشکارا ابراز داشت. جاوید در نامه خود اضافه کرد: «اکنون برخی از کمونیست‌های ایرانی به نحو قابل فهمی سیاست شما را با سیاست همگونی قومی رضاشاه در ایران مقایسه می‌کنند». علاوه بر این، او در این نامه، به این درک کلی اشاره کرد که در عمل، تبعیض را نه فقط بین ایرانی‌های فارسی‌زبان و آذربایجانی‌های بومی، بلکه بین آذربایجانی‌های ایران و مردم محلّی، با "ترک‌های خارجی" خواندن آنها، تحمیل می‌کنند. از نظر جاوید، چنین نگرشی که سرانجام «به مساواتی‌ها و کارگزاران حکومت ایران کمک می‌کند تا تبلیغات ضدشوروی خود را دنبال کنند و اتباع ایرانی را به ترک اتحاد شوروی تشویق کنند»، (AHPS, record 1, dossier 88, file 21, pp. 94–7) «در تقابل شدید با وظایف جهانی حزب کمونیست آذربایجان» قرار دارد. (AHPS, record 2, dossier 2, file 25).

سرانجام در باره تحمیل شهروندی شوروی به ایرانیان، او استدلال کرد که این سیاست صرفاً عملی به قصد پراکندن و آرام کردن ایرانیان قفقاز است. به نظر جاوید، پذیرش شهروندی شوروی نه تنها مقبولیت اجتماعی کمونیست‌های ایرانی را در جامعه

ایرانی ساکن جنوب شوروی به خطر می‌انداخت، بلکه ضمن جلوگیری از آنها از انجام وظیفه انقلابی در داخل ایران باعث مشکلات بسیار می‌شد.

نامه جاوید به مسکو بی‌پاسخ ماند: به محض درخواست کمیته اجرایی کمینترن، نقی تقی‌اف، عضو حزب کمونیست ایران که در این زمان در باکو سکونت داشت، به عنوان نماینده حزب کمونیست ایران در آذربایجان جانشین جاوید شد و جاوید را به ایران فرستادند، اما به زودی دستگیر شد و به زندان افتاد.

در اواسط سال ۱۳۰۹ ش. / ۱۹۳۱ م. کمیته اجرایی کمینترن، سیفی (عبدالله‌زاده) عضو کمیته اجرایی حزب کمونیست ایران را روانه باکو کرد. کمینترن در نامه‌ای سرّی که مستقیماً برای پولانسکی عضو کمیته اجرایی حزب کمونیست آذربایجان فرستاد، برنامه مأموریت سیفی را در آذربایجان «بسیج کارگران و کمونیست‌های ایرانی» و در اصل «تقویت حزب کمونیست ایران» دانست (AHPS, record 1, dossier 88, file 21, p. 85).

سیفی به محض ورود، در آذر ۱۳۱۰ / دسامبر ۱۹۳۱، برای برقراری تماس میان کمونیست‌های ایرانی و برخی مبارزان سیاسی غیر کمونیست نظیر ملازاده که متحد نزدیک احسان‌الله خان بود، جلسه‌ای تشکیل داد. او سلطان‌زاده از مسکو را نیز برای حضور در این جلسه دعوت کرد. جلسه سه روز طول کشید و گرچه طبق راهنمایی‌های کمینترن، قصد بر این بود تا خون تازه‌ای در حزب کمونیست ایران جاری شود، اما این جلسه به سرعت توفانی شد و فعالیت‌های گذشته حزب و سابقه رهبری آن به نحو انتقادی مورد بررسی قرار گرفت.

با ارزیابی عملکرد سلطان‌زاده در حزب کمونیست ایران، اعضای کهنه‌کار حزب بار دیگر کتاب جنگل را گشودند و برای بررسی مجدد علل پشت پرده شکست آن و مسئولیت حزب کمونیست رهبران ایران کوشش کردند. در جریان جلسه، برعکس موضع و انتظارات کمینترن، شرکت‌کنندگان جلسه سلطان‌زاده را نه فقط به خاطر مسئولیت در برابر سرنوشت بسیار ناگوار جنبش کمونیستی در ایران، بلکه به سبب بحران عمیق تهدیدکننده موجب فروپاشی حزب، آشکارا و بی‌رحمانه سرزنش و متهم

کردند. سلطان‌زاده متهم شد؛ در حالی که با جامعه ایران آشنا نبود، اراده و تصمیم خود را به کار گرفت تا رهبری جمعی حزب. او همچنین به اتخاذ توطئه‌هایی برای سلب صلاحیت کمونیست‌ها و انقلابیون، هم در ایران و هم در اتحاد شوروی متهم شد که سلطه اقتدارگرایانه او را نمی‌پذیرفتند. او را برای به عضویت در آوردن شخصیت‌های مشکوک و غیرمتعهد در حزب نیز متهم کردند.

در روز پایانی، داداش حسین‌زاده، یکی از شرکت‌کنندگان در این جلسه، سلطان‌زاده را متهم کرد که به رغم اجازه به هیئت نمایندگی باکو برای بیان دیدگاه‌شان در کنگره به اصطلاح ارومیه حزب کمونیست ایران که در سال ۱۳۰۵ش/۱۹۲۷م. در روستوف، نزدیک دریای آزوف برگزار شد، او هر چه می‌توانست کرد تا مانع رأی دادن آنها شود؛ چندان که ظاهراً موجب اعتراض شدید نماینده‌های باکو هم شد. علاوه بر این، او به سلطان‌زاده اشاره کرد که در سال ۱۳۰۸ش/۱۹۳۰م. وقتی سیف‌الله ابراهیموف، باکو را به قصد ایران ترک کرد، پس از مشورت با اعضای کمیته مرکزی حزب، جوادزاده، حسن‌اف و رضایف، در نامه‌ای سلطان‌زاده را به بسیج کمونیست‌ها و کارگران ایرانی در باکو و سازماندهی مجدد آنها خواندند، اما سلطان‌زاده که در آن زمان در مسکو بود، به این خواسته نظر موافق نشان نداد. در واقع، همه نامه‌هایی که کمونیست‌های ایرانی از طریق سلطان‌زاده به کمینترن می‌فرستادند، ناپدید می‌شد. از این گذشته، سلطان‌زاده هنگام عبور از باکو، به خاطر جواب ردّ به دیدار با کمونیست‌های ایرانی مورد سرزنش قرار گرفت. افزون بر این، شرکت‌کنندگان در این جلسه، جدایی سلطان‌زاده به عنوان نماینده حزب کمونیست ایران در کمینترن را نماد ضعف او تلقی کردند و این استدلال سلطان‌زاده را نپذیرفتند که جدایی وی از کمینترن هیچ ارتباطی به ناتوانی شخصی ادعا شده او ندارد و صرفاً به این سبب است که چون کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در ۱۲۹۹ش/۱۹۲۱م. در باکو وجود نداشت، نمی‌توانست در کمینترن نماینده داشته باشد (Ibid., pp. 67–82). سرانجام، در مورد مسائل گذشته حزب، سلطان‌زاده به سبب به دست فراموشی سپردن کنگره دوم حزب، از تاریخ حزب ملامت شد.

در جلسه سه‌روزه باکو، چنین اتهام‌هایی عادی بود و این بیش از هر چیز، حاکی از روحیه ناکامی و درماندگی در میان فعالان سیاسی ایرانی در قفقاز بود. در حالی که اعضای عادی حزب، سلطان‌زاده را به باد انتقاد می‌گرفتند، رهبری حزب، مانند سیفی و برخی دیگر، با اشاره به پیشینه انقلابی سلطان‌زاده و کوشش اخیر او برای انتشار نشریات ادواری در طول سال ۱۳۰۸-۱۳۰۷ ش. / ۱۹۳۰-۱۹۲۹ م. در اروپا، برای تعدیل فضای ضد سلطان‌زاده کوشیدند؛ با این همه، زخم عمیق‌تر از آن بود که چنین کوشش‌هایی آن را التیام دهد. حتی سخنان پایانی سلطان‌زاده نیز نتوانست نتیجه جلسه را تغییر دهد. سلطان‌زاده آمادگی خود را برای ترک فوری حزب به صراحت اعلام کرد، اما حتی این نظر نیز نتوانست شرکت‌کنندگان را متقاعد کند: آنها استعفای سلطان‌زاده را نپذیرفتند، با این درخواست از او که نخست حزب را دوباره سازماندهی کند و سپس کناره گیرد (Ibid., p. 74).

در پایان جلسه، گزارشی شامل ۱۹ مقاله منتشر شد و این گزارش نیز به طور عمده به فعالیت سلطان‌زاده می‌پرداخت: تاریخ ۱۱ ساله حزب کمونیست ایران، عملکرد رهبری حزب در آذربایجان به سبب فاصله گرفتن از کمونیست‌ها و کارگران ایرانی، نادیده گرفتن اهمیت ایالت آذربایجان ایران در تحول سیاسی کشور، انتشار نشریات حزب به زبان فارسی و سرانجام چشم‌پوشی از نیاز اعضای آذری‌زبان حزب به نقد کشیده شد و رهبری حزب به غفلت از نیازهای جامعه ایرانی در آذربایجان و رها کردن آن در بدبینی و پشیمانی مطلق متهم گردید. بر اساس این گزارش، در این شرایط کاملاً قابل پیش‌بینی بود که برخی از کارگران ماهر ایرانی، می‌باید از طریق مجاری کنسولگری ایران، اتحاد شوروی را به قصد ایران ترک می‌کردند (AHPS, record 2, dossier 88, file 21, pp. 64-6).

در پی این انتقاد تند و تیز، گزارش از رهبری حزب خواست تا:

- به صورت رسمی دومین کنگره حزب کمونیست ایران را تأیید کند.
- جامعه فرهنگی ایرانی را برای مبارزه با احساس بی‌تفاوتی و بدبینی مورد حمایت قرار دهد.

- گروهی دو یا سه نفره از کمونیست‌های ایرانی باکو را به سازماندهی مجدد هسته‌های حزبی در سرتاسر کشور بگمارد، AHPS, record 1, dossier 88, (file 21, pp. 64–6).

سرانجام، گزارش ضمن ستایش از انقلابیون و کمونیست‌های کهنه‌کار ایرانی، چه در زندان و چه در تبعید، به خاطر "سوابق انقلابی"، رهبری حزب را ملزم کرد تا خود را از تجربه آنها محروم نکند. به علاوه، گزارش خواستار توجه کافی به شرایط سخت و دشواری شد که این فعالان کهنه‌کار در آن زندگی می‌کردند و از رهبری خواست تا مراقب نیازهای مالی آنها باشد و از خانواده‌های آنها که همچنان در ایران زندگی می‌کنند، حمایت کند. از رهبری حزب خواسته شد تا تضمین کند که این گروه، کسانی که همچنان می‌توانند به منزله رهبران بالقوه هر گونه طغیان انقلابی در ایران تلقی شوند، به اندازه کافی مقرری دریافت دارند. گرچه در این گزارش هیچ ارجاعی به احسان‌الله خان و رفقای او نشد، اما واضح بود که تدوین‌کنندگان این گزارش، به وضوح آنها را در نظر داشته‌اند.

جلسه آذر ۱۳۱۰ / دسامبر ۱۹۳۱ نقشی مهم در تاریخ جامعه ایرانی قفقاز داشت: نخستین بار در جریان جلسه‌ای، کمونیست‌های ایرانی قفقاز، صادقانه به بحث در باره دشواری‌های خود پرداختند و از بابت آینده ابراز نگرانی کردند. در پی این جلسه، سیفی در نامه‌ای محرمانه به کمینترن، ارزیابی خود را از این جلسه و شرکت‌کنندگان آن بیان کرد. بر پایه ارزیابی او، جلسه باکو نمی‌توانست برطبق اصول بلشویک برگزار شود و این صرفاً به سبب ویژگی ناهمگن شرکت‌کنندگان آن بود. سیفی کمونیست‌های ایرانی حاضر در آذربایجان را به سه گروه مختلف تقسیم کرد: گروه اول کسانی هستند که در میدان‌های نفتی و صنایع کار می‌کنند، کسانی که از دوره‌های مختلف در مدارس حزبی نیز متابعت کرده‌اند. به باور سیفی این کمونیست‌ها، که می‌توانند نقشی فعال در جنبش کمونیستی ایران ایفاء کنند، باید بسیار مورد حمایت قرار گیرند. گروه دوم، به نظر

سیفی کسانی هستند که در صنایع کار می‌کنند، اما به خاطر بی‌سوادی و فقدان دانش سیاسی و انقلابی، به تدریج آرام شده‌اند، در نتیجه نمی‌توانند به منزله واسطه‌های اصلی وظایف انقلابی در ایران به شمار آیند و سرانجام، گروه سوم، که سیفی آنها را "انقلابیون گیلان" خواند. بر اساس داوری سیفی، هر چند برخی از آنها اعضای حزب کمونیست ایران شمرده می‌شدند، اما فاقد دانش سیاسی و اصول انقلابی بودند. از این گذشته، آنها به تفرقه‌گرایی، توطئه و تبلیغات ضد انقلابی متهم می‌شدند. سیفی با اشاره به نقش مخرب آنها در جلسه باکو، مطمئن بود که پشت پرده ریاکاری ضد سلطانزاده در خصومت‌های قدیمی میان دو جناح در حزب کمونیست ایران قرار دارد که به آرامی در خلال جنبش جنگل شکل گرفت. رهبری جناح اول را نریمان نریمانوف - حیدر عمو اوغلی و رهبری جناح دوم را سلطانزاده - آقایف به نظر سیفی، گروه اول با ترویج لفاظی‌هایی مانند: "چرا آنها که در جنبش جنگل نقش ایفاء کردند بیشتر مورد اعتماد قرار نمی‌گیرند؟"، یا "چرا شما ما را در اینجا مثل زندانی نگه می‌دارید و اجازه نمی‌دهید به ایران برگردیم؟" می‌کوشیدند نظر گروه دوم را به خط‌مشی ضد بلشویک خود جلب کنند. در پایان این گزارش، سیفی از کمینترن و حزب کمونیست آذربایجان خواست تا به فعالیت‌های این گروه توجه خاص داشته باشند، زیرا فعالیت‌های منشویکی آنها ممکن است هم به حزب کمونیست ایران و هم به اتحاد شوروی صدمه بزند.

در پی این جلسه، سیفی در نامه‌ای به دبیر شرقی کمینترن، به علاوه خواسته‌های دیگر از کمینترن خواست تا «به منظور آموزش کادرهای کمونیست و اعزام آنها به ایران به حزب کمونیست ایران کمک کند». بنا بر استدلال او «برای انجام وظیفه انقلابی ما در ایران، به تعدادی کادر جوان تحصیل کرده نیاز داریم» (AHPS, record 2, dossier 88, file 21, p. 63). در پاسخ به درخواست سیفی در سال ۱۳۱۱ ش/ ۱۹۳۲ م. کمینترن چند کمونیست ایرانی باکو را به مسکو فرستاد تا تحت تعلیمات لازم قرار گیرند. در مسکو، کمونیست‌های جوان پس از گذراندن چند دوره حزبی، برای کار حزبی غیرقانونی روانه ایران شدند. چنانکه در اسناد کمینترن انعکاس یافته است، در این دوره، هر نوع فعالیت کمونیستی و

انقلابی در ایران سخت دشوار بود.^۱ برخی از کسانی که به ایران اعزام شدند، پس از تجربه سختی‌های بسیار به اتحاد شوروی بازگشتند و گزارشی طولانی برای کمینترن تدوین کردند و در آن گزارش، به تفصیل، شرحی از دشواری‌های انجام هر گونه وظایف انقلابی در ایران به دست دادند (AHPS, record 1, dossier 88, file 21, p. 26).

یژوفشینا^۲ یا هراس بزرگ: آماده پریدن

در تاریخ شوروی، ترور سرگئی کیروف^۳، دبیر کمیتهٔ لنینگراد حزب کمونیست، در ۱۰ آذر ۱۳۱۳/۱ دسامبر ۱۹۳۴، نقطهٔ عطفی بود که راه را برای تحکیم آنچه بعدها یژوفشینا یا هراس بزرگ شهرت یافت، هموار کرد. گرچه هنوز شواهد مستندی در دست نیست، اما بنا بر اتفاق نظر عمومی میان بسیاری از مورخان شوروی، از استالین به عنوان بانی توطئهٔ قتل کیروف یاد می‌شود. با این وجود، نقش استالین در این حادثه، هر چه که بود، مرگ کیروف، برای استالین و رهبری استالینی بهانهٔ لازم را فراهم آورد تا اقدام گسترده برای تصفیهٔ مخالفان واقعی یا خیالی حزب کمونیست، از جمله بسیاری از کادرهای قدیمی بلشویک را آغاز کند.

در اردیبهشت ۱۳۱۴/۱ می ۱۹۳۵، به عنوان بخشی از ابتکار در سرتاسر شوروی، بازرسی گسترده‌ای در قفقاز^۴ آغاز شد تا اطلاعات در بارهٔ عضویت در حزب کمونیست و ارزیابی‌های پیشینهٔ عضویت روزآمد شود. در خرداد ۱۳۱۴/ ژوئن ۱۹۳۵، لاورنتی پاولوویچ بریا^۵، عضو

^۱. برای نمونه، یکی از کسانی که از سوی کمینترن به ایران فرستاده شد، محمد تقی رضایی بود. او به طور غیرقانونی از مرز جلفا گذشت و راهش را به سمت تبریز ادامه داد. پس از دو ماه زندگی در تبریز، او را به اتهام «مشکوک به آمدن از اتحاد شوروی» بازداشت کردند، اما ۶ روز بعد آزاد شد. سپس چند ماه بعد، در آذر ۱۳۱۲/ دسامبر ۱۹۳۳، بار دیگر او را بازداشت کردند، این بار در تهران و به مدت سه ماه در بازداشت بود. اما دوباره، چون پلیس مخفی هیچ سندی برای اتهام او نیافت، در بهمن ۱۳۱۲ش/ فوریهٔ ۱۹۳۴ آزاد شد. در اوایل ۱۳۱۳/ ۱۹۳۵ برای بار سوم، در تبریز او را دستگیر کردند و چون دوباره، بی‌گناهی‌اش را ثابت کرد، آزاد شد. سرانجام، او همراه دو ایرانی دیگر که استخدام شده بودند، هاشم نهضتی و محمدزاده به صورت غیرقانونی ایران را ترک و به اتحاد شوروی سفر کردند.

^۲. The Yezhevshchina

^۳. Sergey Kirov

^۴. Proverka.

^۵. Lawrentij Pawlowicz Beria

کمیته مرکزی حزب کمونیست، در بررسی فعالیت‌های حزب در تفلیس، در حالی که از بی‌نظمی‌های موجود در تدوین بایگانی‌های عضویت شکوه داشت، نشان داد که بیگانگان و عناصر ضد شوروی بسیاری با پنهان کردن سوابق قبلی خود و ارائه مدارک تقلبی به درون حزب نفوذ کرده‌اند (Zaria vostoka, 24 June 1935). در پی این تأیید رسمی، اقدام وسیعی برای اخراج هزاران تن از اعضای حزب که در میان آنها بلشویک‌های کهنه‌کار بسیاری وجود داشت، آغاز شد. تا بهمن ۱۳۱۴ / فوریه ۱۹۳۶، در حدود ۱۹ درصد اعضا در قفقاز از حزب اخراج و بسیاری از آنها نیز بازداشت شدند.

تأثیر این اقدام بر اعضای غیر شوروی حزب کمونیست به طور چشمگیری اساسی بود. در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م. رهبری استالین در مسکو، سرشماری گسترده در همه جمهوری‌های شوروی را ضروری دانست و همه خارجی‌های حاضر در خاک شوروی را نام‌نویسی کرد. علاوه بر این، شاخه‌های محلی احزاب کمونیست در هر جمهوری، ارسال اطلاعات به کمیته مرکزی در هر جمهوری، در باره کارگران خارجی بخش‌های مختلف در سرتاسر همان جمهوری را آغاز کردند (Ibid.). سپس، احزاب کمونیست سرتاسر اتحاد شوروی به طور غیرمنتظره‌ای تصمیم گرفتند اعضای را که پیش‌تر ترغیب به پذیرش شهروندی شوروی شده بودند، اخراج کنند. در قفقاز و آسیای مرکزی، ایرانیان نخستین قربانیان این سیاست بودند. برای مثال، می‌توان به محله شائومیان در حومه باکو اشاره کرد. در این محله، ظرف یک شب، دو بیست ایرانی از شاخه محلی حزب کمونیست آذربایجان اخراج شدند. آنها را به «پنهان کردن پیشینه ایرانی خود هنگام پیوستن به حزب»، «داشتن بستگان در ایران» یا «پذیرش شهروندی شوروی پس از زمانی که پیش‌بینی شده بود» متهم کردند. در مواردی که هیچ‌یک از این اتهام‌ها قابل کاربرد نبود، آنها به «نگهداری تصاویر رهبران سابق حزب کمونیست اتحاد شوروی متهم گردیدند». که اکنون «دشمنان خلق شناخته می‌شوند» (AHPs, record 1, dossier 88, file 516).

در سال ۱۳۱۶ ش. / ۱۹۳۸ م. مقام‌های شوروی برای رسیدن به جامعه قومی کاملاً همگون در هر جمهوری، تصمیم گرفتند سیاست جدید اخراج را تصویب کنند و همه

گروه‌های قومی را که در اصل از کشورهای همسایه به سرزمین‌های شمالی آمده بودند، به ترک فوری وادارند. در آذربایجان شوروی، کمیساریای امور داخلی اتباع ایرانی حاضر در آذربایجان شوروی را به طور دسته جمعی بازداشت و اخراج کرد. شمار کل ایرانیان اخراجی از اتحاد شوروی در آن زمان هنوز نامعلوم است، اما بر اساس یک پرونده، در یک روز، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۷ / ۱۲ می ۱۹۳۸، در حدود ۱۴/۵۲۱ نفر به ایران تبعید شدند. بنا بر اسناد همین پرونده، در همان روز، در سراسر آذربایجان شوروی بالغ بر ۸/۹۷۹ ایرانی بازداشت شدند و به زندان افتادند. بازداشت‌شدگان: کمونیست‌ها و انقلابیون ایرانی، کارگران میدان‌های نفتی، راه‌آهن‌ها، صنایع فولاد و بخش‌های مرتبط با کمیساریای دفاع یا کسانی بودند که صرفاً در مناطق مرزی زندگی می‌کردند (AHPS, record 1, dossier 88, file 515).

در گزارشی عادی به میر جعفر باقر اف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان، کمیساریای خلق در امور داخلی^۱، اتهام‌ها علیه ایرانیان بازداشت شده را به این صورت توصیف کرده است:

اعضای سرویس‌های اطلاعاتی مختلف بریتانیا هستند و برای سرویس‌های اطلاعاتی متفاوت ایران کار می‌کنند، اعضای سازمان‌های ضدانقلابی و ویرانگر گوناگون هستند، اعضای احزاب مساواتی‌های آذربایجانی و دانشناکسیون ارمنی، به طور مستقلی برای سرویس‌های مخفی گوناگون ایران کار می‌کنند و سرانجام اعضای سازمان‌های ضدبلشویک، ویرانگر و فاشیست هستند (AHPS, record 1, dossier 88, file 400, p. 1).

در سندی دیگر، جرائم ادعا شده برای ایرانیان به طور مفصل توصیف شده است. این اتهام‌ها بیش از اندازه پوچ و مضحک بود: انتقال اطلاعات به کنسولگری ایران در باره نظام آبیاری باکو، خرابکاری در صنعت نفت، به آتش کشیدن معادن. یک نانوای ایرانی به برنامه‌ریزی برای دریافت سم از سرویس مخفی ایران برای مسموم کردن اهالی باکو متهم شد. بهایی‌های ایران را به کار برای سرویس مخفی ایران و شرکت در تبلیغات

^۱. NKVD

فاشیستی و ارتباط با سازمان‌های بهایی در بریتانیا، آلمان، ایران و فلسطین متهم کردند (Ibid., p. 1). احسان‌الله خان و رفقای او، خطرناک‌ترین و مخرب‌ترین گروه در میان جامعه ایرانی آذربایجان قلمداد شدند و احسان‌الله خان متهم شد به اینکه: عامل اداره‌های اطلاعات بریتانیا و ایران، مدافع متعهد فاشیست، اشاعه‌دهنده تبلیغات زیان‌بار در میان ایرانیان در اتحاد شوروی است، عاملی که برخی از انقلابیون ایرانی را به مقامات ایران تحویل می‌داد [!]. عنصری ضدبشویک که با سازماندهی گروهی شامل ۳۰ کارگر ایرانی در میدان‌های نفتی، اقدامات ویرانگری در میدان‌های نفتی باکو انجام می‌داده است و سرانجام دشمن خلق (Ibid., p. 27).

هراس بزرگ که از اوایل سال ۱۳۱۳ش. / ۱۹۳۵م. آغاز شد، نه تنها صدها هزار شهروند شوروی، بلکه ده‌ها هزار کمونیست و انقلابی خارجی که در پی پناهگاهی در خاک شوروی بودند را نیز تحت تأثیر قرار داد. نخستین گروه از ایرانیان که در سال ۱۹۳۵م. بازداشت شدند، به اصطلاح "کمونیست‌های چپ" بودند. این کمونیست‌ها هرگز مشروعیت کنگره دوم حزب کمونیست ایران را به رسمیت نشناختند و در خلال جلسه ۱۳۰۹ش. / ۱۹۳۱م. با سلطان‌زاده آشکارا همکاری می‌کردند: علی‌اکبر علی‌اکبرزاده، حمدالله حسن‌زاده، ملا بابا هاشم‌زاده و اکبر نصیب‌زاده که اندکی پس از دستگیری اعدام شدند.

یک سال بعد، در تیر ۱۳۱۵ / جولای ۱۹۳۶، دومین گروه "کمونیست‌های چپ" ایرانی بازداشت شدند که چهره شناخته شده در میان آنها بهرام آقاییف عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود. همراه بهرام آقاییف، نعمت بصیر و دو برادر بهرام، عمران و محرم نیز بودند. برادر چهارم، کامران آقاییف به خاطر عارضه ذهنی بخشیده شد. در زمان بازداشت، بهرام آقاییف مدیر شرکتی دولتی در باکو بود و همراه رفقا، "چپ‌گرای ماجراجوی ضد لنینیست" خوانده شد و او را به عضویت در محفل تروتسکیست و شرکت در فعالیت‌های ضد شوروی متهم کردند. در ۱۵ دی ۱۳۱۵ / ۵

ژانویه ۱۹۳۷، آقایف به پنج سال کار سخت در اردوگاه کار اجباری اوکتپش^۱ در شمال روسیه محکوم شد، اما در سال ۱۳۱۶ / ۱۹۳۸، در جریان محاکمه سایر کمونیست‌های ایرانی که در همان کارخانه کار می‌کردند، اغلب از بهرام آقایف یاد می‌شد و متهمان به فعالیت‌های او اشاره می‌کردند. بنابراین، او را از اوکتپش به باکو فرا خواندند و برای بار دوم محاکمه کردند. در محاکمه دوم، او به کار برای پلیس مخفی ایران و روابط با محافل ناسیونالیست ایرانی متهم شد. انکار اتهام‌ها و پافشاری او بر اینکه همچنان کمونیستی متعهد است، به او کمک نکرد و قاضی با تصدیق اینکه حکم اول او نامناسب و بسیار سبک بود، او را برای بار دوم و این بار به ۱۵ سال زندان محکوم کرد.

در حالی که بازجویی و محاکمه سایر کمونیست‌های ایرانی مانند سلطان‌زاده، رضایف، شرقی (عامل کمینترن)، زارع، لادین و مرتضی علوی در مسکو و آسیای مرکزی ادامه می‌یافت، در باکو، مقامات به روی نخستین گروه انقلابیون ایرانی غیر کمونیست آتش گشودند. این گروه به رهبری احسان‌الله خان دوستدار، اعضای کمیته انقلابی گیلان و بعدها کمیته انقلاب آزادی‌بخش گیلان بودند: آشوری، جعفر کنگاوری، رضا پاشازاده و علی حسین‌زاده (Azerbaijan Ministry of National Security, Archive of NKVD (NKVD), dossier Ehsanollah Khan Dustdar, pp. 22–6)

در ۲۴ آذر ۱۳۱۶ / ۱۵ دسامبر ۱۹۳۷، احسان‌الله خان در باکو بازداشت شد و به شرکت در فعالیت‌های ضد شوروی، عامل بریتانیا و سپس آلمان، عضو محفل تروتسکی-زینوویف و حزب ضد کمینترن و ضد کمونیست فعالان ایران متهم شد. در بازجویی اولیه، با وجود شکنجه جسمی بسیار، همه اتهام‌ها را به کلی رد کرد. بازجویی او در باکو تقریباً پنج ماه طول کشید. در فروردین ۱۳۱۷ / آوریل ۱۹۳۸، او را برای بازجویی بیشتر به مسکو فرستادند. در مسکو، اتهامات مشابهی تکرار شد و او بار دیگر، چنانکه در باکو، همه را انکار و بر بی‌گناهی خود تأکید کرد.

^۱. Uktepsh

احسان‌الله خان از زندان نامه‌ای برای میکوئیان^۱، شخصیت پرنفوذ در اتحاد شوروی که از ایران اطلاع داشت، فرستاد. او نامه‌هایی هم برای یژوف^۲، رئیس کمیساریای خلق در امور داخلی و استالین نوشت (NKVD, dossier Ehsanollah Khan Dustdar, p. 126). و در این نامه‌ها، به پیشنهاد خود به عنوان انقلابی متعهد و کسی که به "رفیق سرخ" ملقب بوده است، اشاره کرد. احسان‌الله خان از رهبران تقاضا کرد تا به خاطر او مداخله کنند و به وی اجازه دهند که محاکمه‌ای منصفانه و علنی داشته باشد. اما همه این نامه‌ها بی‌پاسخ ماند. در ۱۹ اسفند ۱۳۱۷ / ۱۰ مارس ۱۹۳۹، او را سرانجام در حالی که بیمار بود، محاکمه کردند. در دادگاه مسکو، او یک بار دیگر اتهام‌ها را نپذیرفت و قاطعانه هر گونه ارتباط با سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا یا آلمان را رد کرد. محاکمه او فقط ۲۰ دقیقه طول کشید. قاضی وی را به مرگ محکوم کرد و او همان روز، در مسکو اعدام شد (Ibid., PP. 156-9).

در پی مرگ استالین در سال ۱۳۳۱ ش. / ۱۹۵۳ م. و پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۳۳۴ ش. / ۱۹۵۶ م. بخش اعظم کسانی که طی تصفیه‌های استالین، از جمله احسان‌الله خان، قربانی شده بودند، از اتهام خیانت تبرئه و اعاده حیثیت شدند.^۳ برخی افراد که هنوز زنده بودند و در اردوگاه‌های کار اجباری زندگی می‌کردند، مانند بهرام آقاییف، اجازه یافتند به باکو بازگردند. قبر آنها که اعدام شدند یا در اردوگاه‌های کار اجباری درگذشتند، همچنان برای ما نامعلوم است.

۱. آناستاس ایوانوویچ میکوئیان (۱۲۷۳-۱۳۵۶/۱۸۹۵-۱۹۷۸)، که از ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ م. در ارمنستان و باکو روزنامه‌نگار بود. او در نبرد به عنوان کمیسر بریگاد در ارتش سرخ خدمت کرد، سپس، رهبر سازمان بلشویک در آذربایجان شد. میکوئیان بخشی از گروه شوروی بود که در ۸ اردیبهشت ۱۳۲۹ / ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ در باکو قدرت را به دست گرفت. او مجموعه‌ای از مقامات را در طول ماه‌های بعدی در اختیار داشت، در حالی که به طور هم‌زمان رهبر حزب باکو بود. سرگئی کیروف، رهبر حزب کمونیست آذربایجان و سرگو اورژونیکیدزه، رهبر کمیته منطقه‌ای ماوراء قفقاز و بعد عضو دفتر سیاسی، مافوق‌های او در قفقاز بودند.

2. Yezhev

۳. نامه صادر شده از طرف دپارتمان نظامی شورای عالی شوروی، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۵ / ۱۹ می ۱۹۵۶ در اختیار نویسنده.

نتیجه

در سال‌های پایانی قرن نوزدهم میلادی، ایرانیان فرودست با امید بسیار برای جستجوی کار راهی سرزمین‌های همسایه شمالی ایران شدند. این مهاجران عمدتاً در نتیجه نیاز به نیروی کار به سرعت جذب صنایع و معادن تازه تأسیس گوناگون و پررونق منطقه قفقاز می‌شدند. آنان به محض ورود به فضای انقلابی آن منطقه تلاش کردند تا با برقراری ارتباطات میان خود، پایه‌گذاری انجمن‌ها و تأسیس مدارس مختلف، هویت-شان را حفظ کنند. سپس قدم به صحنه سیاست نهادند و گروه‌ها و دسته‌های خاص خود مانند فرقه اجتماعیون عامیون، فرقه عدالت و سرانجام با الهام از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند و تلاش کردند تا جامعه ایران را به نحوی انقلابی دگرگون سازند. اما با شکست جنبش جنگل، انقلابیون ایرانی ناگزیر به دامان شوروی پناه بردند و از آنجا به فعالیت‌های انقلابی خود ادامه دادند. با ثبیت قدرت دولت شوروی از اواخر دهه ۱۳۰۰ شمسی / ۱۹۲۰ میلادی، سیاست برخورد حزب کمونیست شوروی با شهروندان غیرشوروی تغییر کرد و آن‌ها را واداشت که یا شهروندی شوروی را بپذیرند یا خاک آن کشور را ترک کنند. در همان حال، حزب کمونیست شوروی و کمینترن به این نتیجه رسیدند که باید با دولت نوظهور پهلوی به توافق برسند، زیرا امکان ایجاد تغییر در آینده نزدیک ایران را اندک می‌دانستند؛ این تصمیم، معنایی جز قربانی کردن انقلابیون سرشناس ایرانی ساکن شوروی نداشت. با شروع تصفیه‌های خونین استالینی از دهه ۱۳۱۰ شمسی / ۱۹۳۰ میلادی، ایرانیان نیز در امان نماندند و در عین حال، جایی در برنامه همگون کردن قومی قفقاز پیدا نکردند. بنابراین، انقلابیون ایرانی به اتهام‌های مختلف و گاه واهی و بی‌اساس وادار به ترک شوروی و به طور هم‌زمان بسیاری نیز بازداشت شدند. سران شوروی به احسان‌الله خان و همراهانش به چشم خطرناک‌ترین و مخرب‌ترین گروه در میان جامعه ایرانی قفقاز نگاه می‌کردند و در سال ۱۳۱۷ ش. / ۱۹۳۹ م. در محاکمه‌ای کوتاه او را اعدام کردند. به این ترتیب، سرنوشت

انقلابیون ایرانی ساکن شوروی با اعدام، حبس، تبعید و اخراج آمیخته شد. اما پس از مرگ استالین از بسیاری از آنها مانند احسان‌الله خان و بهرام آقایف اعاده حیثیت شد.^۱

^۱. نتیجه‌گیری از مترجم مقاله است.

منابع و مأخذ

- Abdolhoseyn Agahi, “Shast Sal az Tarikh-e Ta’sis-e Hezb-e Komonist Iran Gozasht”, *Donya* (1980): 48–9.
- AHPS, record 1, dossier 88, file 21, p. 26.
- AHPS, record 1, dossier 88, file 21, p. 85.
- AHPS, record 1, dossier 88, file 21, pp. 64–6.
- AHPS, record 1, dossier 88, file 21, pp. 94–7.
- AHPS, record 1, dossier 88, file 400, p. 1.
- AHPS, record 1, dossier 88, file 515.
- AHPS, record 1, dossier 88, file 516.
- AHPS, record 1, dossier 88, file 88, p. 1.
- AHPS, record 2, dossier 1, file 83, p. 3.
- AHPS, record 2, dossier 2, file 25.
- AHPS, record 2, dossier 88, file 21, p. 63.
- AHPS, record 2, dossier 88, file 21, pp. 64–6.
- Antonio Gramsci, 1992, *Prison Notebooks* (New York).
- Antonio Gramsci, 1967, *the Modern Prince and Other Writings* (New York).
- Azerbaijan Central State Archive of the History of Political Parties and Social Movements (AHPS), record 13, dossier 27, file 533, 1907; record 15, dossier 1, file 78, 1908.
- Azerbaijan Ministry of National Security, Archive of NKVD (NKVD), dossier Ehsanollah Khan Dustdar, pp. 22–6.
- Azhir (1943)
- Cosroe Chaqueri, *the Soviet Socialist Republic of Iran, 1920–1921* (Pittsburgh, PA: 1995).
- Donya (1971): 101–9
- M.E. Fakus, *The Industrialisation of Russia. 1700–1914* (London: 1972).
- Mohamad Sa’ed Maraghe’i, *Khaterat-e Siyasi* (Tehran: 1994).
- N.K., Belova, “Ob otchodincestve iz severozapadneqo Irana v konce XIX-nacale XX veka”, *Voprosi istorii* 10 (1959): 117.
- NKVD, dossier Ehsanollah Khan Dustdar, p. 126
- Republic of Georgia State Central Archive (RGSCA), record 13, dossier 1, file 267, p. 18.
- RGSCA, record 13, dossier 1, file 267, p. 14.
- Rustamova-Tohidi, *Komintern, Sharq Siyasati VA Iran* (Baku, 2001).
- Salamollah Javid, *Iran Sosyal Demoktar (‘Adalat) Firqasi Haqina Khataralarim*, lithograph (Tehran: 1980).
- Salih Aliyov, *People of Asia and Africa* (1965).

- Solmaz Rustamova-Tohidi, *Matbuat-e Komonisti Iran dar Mohajerat* (Baku, 1985).
- Taqi Abolqasimoghlu Ibrahimov (Shahin), *Iran Kommonist Partiysinini Yaranmasi*, (Baku, 1963).
- Touraj Atabaki, "Disgruntled guests: Iranian subaltern on the margins of the tsarist empire", *International Review of Social History* 48 (2003): 401–26.
- Touraj Atabaki, "Two programs of the Communist Movement in Khorasan in the early 1920s", *Utrecht Papers on Central Asia* (1987): 145–59.
- V. Miller, *Dvizeie persidskih rabocik v Zakavkaze. Sbornik konsulski donesenij Ministerstva Inostrannik*, Vol. 3 (Saint Petersburg: 1903).